

طریقه حزب التحریر برای اقامه خلافت راشد دوم بر منهج نبوت، همان طریقه رسول الله صلی الله علیه وسلم است!

(ترجمه)

الله سبحانه وتعالی این امت را با اسلام اکرام نموده و اسلام را منهج زندگی آن قرار داده است. اسلام منهج تکامل بخش تمام امور زندگی می باشد که الله سبحانه وتعالی آن را بر سرورمان محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است تا رابطه انسان را با پروردگارش، با خودش و با سایر انسانها تنظیم نماید. اسلام در زد و خوردهای زندگی طریقه عملی را به طور کامل و شامل مشخص نموده و بدون هیچ گونه اغمازی با وضاحت کامل آن را بیان داشته است. این طریقه عملی برای تطبیق اسلام، در تمام امور زندگی انسانها، جامعه و دولت همان دولت خلافت است.

فقهای مسلمان بر سرزمینی که مردم آن زندگی اسلامی دارند، دارالاسلام اطلاق می نمایند و بر سرزمینی که مردم آن زندگی اسلامی ندارند، دارالکفر و یا دارالحرب می نامند. فقهای مسلمان بیان داشتند که دارالاسلام همان سرزمینی است که اسلام در آن به صفت عقیده و نظام زندگی بالفعل وجود عملی داشته باشد، تفاوتی ندارد که این سرزمین مانند مدینه در دورانی که رسول الله در آن دولت اسلامی را اقامه نمودند، یک سرزمین کوچکی باشد و یا این که یک سرزمین پهناوری باشد مانند دولت خلافت در دوران عباسیها و یا عثمانیها.

این درحالی است که اسلام زمانی بالفعل وجود عملی دارد که احکام اسلام در تمام امور زندگی رعیت، اعم از معاملات، مجازات و مکافات، سیاست خارجی و سایر امور تطبیق شود و هرگز اسلام به طور کامل و شامل در داخل و خارج یک سرزمین تطبیق نمی شود؛ مگر این که امنیت و امان داخلی و خارجی این سرزمین در دست مسلمانان باشد.

امان داخل عبارت از اینست که دین، خون، مال هر فرد از افراد رعیت با قدرت و نیری مسلمانان و با سلطه و اقتدار خودشان حفظ گردد؛ سلطه و اقتداری که مثل آن دستگاه های دولت و در رأس آن خلیفه می باشد. اما امان خارجی عبارت از اینست که دولت از حدود دارالاسلام و کسانی که در آن زندگی می نمایند، با اقتدار و قدرت خود مسلمانان حفاظت و حمایت کند، نه با قدرت دیگران.

اصلاً تطبیق اسلام در داخل و حمل پیام اسلام به بیرون برای دولت ها، امتها و ملت های دیگر بدون قدرت و اقتدار مسلمانان، قابل تصور نیست. این امت اسلامی است که با قدرت و اقتدار خود خلیفه را مقرر داشته و بر حکم به ما انزل الله از کتاب و سنت بیعت نموده و بر همین اساس آن را محاسبه می نمایند و دوشادوش خلیفه با هر کسی که علیه کیان دولت و ایدیولوژی آن - که از اسلام شکل گرفته - مبارزه و قتال نموده و اسلام، این پیام نور و هدایت را به سوی جهان با دعوت و جهاد حمل می نماید. رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین می فرماید:

«إِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتِلُ مِنْ وِرَائِهِ وَيُتَّقِي بِهِ» (رواه البخاری)

ترجمه: امام (خلیفه) سپری است که در پشت اش [زیرچتر و حمایتش] قتال صورت گرفته و با [موجودیت و به وسیله] آن [از دین، جان، مال، عقل و عرض امت] محافظت می شود.

بنابراین، هیچ سرزمینی دارالاسلام محسوب نمی شود، مگر با این دو صورت:

اول) این که این سرزمین و هر آن کسی که در آن زندگی می کند، در برابر سیاست داخلی و خارجی و احکام اسلام در تمام امور زندگی تسلیم و تابع باشد.

دوم) این که امان و امنیت داخلی و خارجی این سرزمین در دست مسلمانان باشد. اگر این دو مسئله در یک سرزمین فراهم گردید، آن سرزمین دارالاسلام محسوب می شود و اگر یکی از این دو مسئله در یک سرزمین نبود، آن سرزمین دارالاسلام نبوده، بلکه دارالکفر است؛ چون دارالکفر سرزمینی است که بر آن اسلام حکومت نکرده و یا این که امان آن توسط مسلمانان تأمین نمی گردد، ولو که تمام مردم آن مسلمان باشند. این تعریف از دار بر گرفته از دلایل شرعی می باشد. از جمله این فرموده الله سبحانه وتعالی:

يُوعَدُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿55﴾ [نور]

ترجمه: *الله به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کردند، وعده داده است که بی‌گمان آنان را در روی زمین خلیفه قرار می‌دهد، همان‌گونه که پیشینیان شان را خلیفه قرار داده بود، دینی را که برای شان پسندیده است تمکین می‌بخشد، ترس شان را واپس به امنیت تبدیل می‌کند، آنان من را عبادت کرده چیزی را با من شریک نمی‌آورند، و کسانی‌که بعد از این کفر ورزند، آنان همان فاسقان هستند.*

تمکین دین به معنی سیادت و سروری و تطبیق دین در جامعه است، همان‌طور به معنی امانی است که همه جامعه را فرامی‌گیرد؛ امانی‌که آن را با قدرت خود برای مسلمانان فراهم می‌سازند. این درحالی است که امان یکی از ملزومات تطبیق اسلام و حکومت بر اساس اسلام است. چنان‌چه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

(الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ) [انعام: 82]

ترجمه: *کسانی‌که ایمان آوردند و ایمان شان را به شرک نیامخته اند، آنانند که امنیت دارند و آنان راه یافتگانند.*

صفت دارالاسلام پس از اقامه دولت اسلامی در مدینه به کار رفته است. در کتابی‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در بین مسلمانان از یک طرف و بین مشرکین و یهود به عنوان طرف دیگر نوشتند، چنین آمده است:

«وانه ما كان بين اهل هذه الصحيفة من حدث أو اشتجار يخاف فساده فإن مردة إلى الله وإلى محمد رسول الله»

یعنی: *این‌که هر واقعه و مشاجره‌ای که بین اهل این صحیفه (نوشته) پیش آمد که بیم فساد آن می‌رفت، مرجع حل آن به الله و محمد رسول الله باز می‌گردد.*

چنان‌چه حاکمیت در این سرزمین از آن اسلام بوده و بس. هم‌چنین در این کتاب نیز چنین آمده است:

«وانه لا تجار قریش ولا من نصرها، وأن بينهم [أهل الصحيفة] النصر علی من دهم یثرب»

یعنی: *این‌که تجارت و سوداگری با قریش و حامی‌هایش نیست و آنچه بین "اهل این صحیفه (نوشته)" وجود دارد [و همه باید به آن متعهد باشند] حمایت علیه کسی است که بر یثرب یورش می‌آورد.*

چنان‌چه امان یثرب در دست مسلمانان بوده و به وسیله کسانی‌که از یهود و مشرکین به حاکمیت اسلام تسلیم شده بودند، تأمین می‌گردید. در حدیثی‌که مکحول روایت نموده چنین بیان گردیده است:

«ما قسم رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنائم إلا فی دار الإسلام»

ترجمه: *رسول الله غنائم را تقسیم ننمودند، مگر در دارالاسلام.*

این حدیث بیان‌گر اینست که دو دار بیش نبوده و دار سومی وجود ندارد. دار یا دارالاسلام است و یا دارالکفر (دارالحرب).

چیزی‌که یک سرزمین را متصف به دارالاسلام می‌نماید، حاکمیت و امان است، نه سرزمین و سکنه‌ای آن. حاکمیت و امان است که در یک سرزمین باعث اظهار اسلام می‌شود، و لوکه بیشتر مردم آن غیر مسلمان باشند. چنان‌چه در حین فتوحات اسلامی، مجرد تسلیم شدن یک سرزمین و مردم آن در برابر حاکمیت اسلام و امان مسلمانان، نشان‌گر این بوده که این سرزمین جزء دارالاسلام گردیده است. همان‌طور اگر سرزمینی از دار مسلمانان را کفار اشغال می‌نمود، آن سرزمین دارالکفر محسوب می‌شد، اگرچه مردم آن مسلمان می‌بودند و برخی از احکام اسلام هم در میان شان تطبیق می‌شد؛ چون بر آن سرزمین احکام کفری و قوانین وضعی حکومت می‌نمود و امان آن غیر از امان مسلمانان بود. حاکمیت در آن سرزمین و امان آن در دست کفار بود، نه در دست مسلمانان.

بنابراین، توصیف شرعی از دار، واقعیت تمام سرزمین‌های اسلام در حال حاضر اینست که همه دارالکفر است؛ چون در این سرزمین بر اساس اسلام حکومت نمی‌شود؛ اگرچه امان برخی از سرزمین‌های اسلامی در دست مسلمانان بوده و یا در برخی از سرزمین‌های اسلامی برخی از احکام اسلام مانند، احکام ازدواج، احکام عقوبات... تطبیق می‌شود. تطبیق برخی از احکام و یا شعار این‌که دین دولت و یا منبع اساسی قوانین اسلام است، اصلاً قابل ملاحظه نمی‌باشد، بلکه این امان و حاکمیت اسلام در تمام امور زندگی است که باید مورد ملاحظه قرار گیرد؛ طوری‌که عقیده اسلامی تنها اساس افکار، نظام‌ها و مفاهیم موجود در دولت باشد،

واجب است که تمام آنچه در دولت وجود دارد، برگرفته از عقیده اسلامی بوده و بر آن بنا یافته باشد. همان‌طور که الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ [مائده: 49]

ترجمه: و [فرمان دادیم] که در میان آنان به آنچه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است حکم کن.

جواز ندارد که دولت حتی یک حکمی را تطبیق کند که برگرفته از عقیده اسلامی نبوده و یا مبتنی بر آن نباشد، چنان‌چه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَإِخْذَرَهُمْ أُنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [مائده: 49]

ترجمه: و بر حذر باش که مبادا تو را از پاره‌ای از آنچه الله به تو نازل نموده است منحرف کنند.

در جای دیگر الله سبحانه و تعالی نیز چنین می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ [آل عمران: 85]

ترجمه: و هرکس که دین غیر از اسلام را بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود.

سیادت و سروری در دارالاسلام تنها از آن شریعت است، نه مردم، نه حاکم، نه عقل و سازمان ملل. مردم در دارالاسلام فقط برای شریعت الله سبحانه و تعالی تسلیم‌اند و بس. گوش به فرمان بودن و اطاعت نمودن از حاکم در صورتی که مطابق به شریعت فرمان دهد، واجب است؛ اما در غیر این صورت گوش به فرمان بودن و اطاعت نمودن از حاکم واجب نیست. رسول الله صلی الله علیه و سلم در این خصوص چنین می‌فرماید:

«السمع والطاعة على المرء المسلم فيما أحب وكره مالم يؤمر بمعصية، فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة»

ترجمه: گوش به فرمان بودن و اطاعت کردن بر شخص مسلمان لازم است، [چه در مواردی است که] می‌پسندد و یا نمی‌پسندد. تا آن که به معصیت و گناه امر نشود، که اگر به معصیت و گناه امر شد [در آن صورت] گوش به فرمان بودن و اطاعت کردن نیست.

نسبت زندگی به اسلامی بودن و یا اسلامی نبودن آن، تابع‌دار است. بناءً زندگی در دارالاسلام، زندگی اسلامی است و زندگی در دارالکفر زندگی غیر اسلامی است. حاملین دعوت باید این مسئله را درک نموده و دارالکفر را به دارالاسلام تغییر دهند. واقعیت کنونی که ما من‌حیث دار و زندگی در آن سپری می‌نماییم، در جوهرش از واقعیت زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکه و از واقعیتی که مصعب بن عمیر در مدینه قرار داشت، تفاوتی ندارد. مکه در آن زمان با وجود بودن رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه، دارالکفر بود. همچنان مدینه منوره نیز قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دارالکفر بود؛ اگر چه تعدادی از مسلمانان در آن زندگی می‌نمودند.

گاهی بعضی از آنچه را در برخی از سرزمین‌های اسلامی تحت نام جمهوری اسلامی و این‌که منبع اساسی شریعت اسلام است، اعلان می‌گردد، در ذهن‌خطور می‌کند که آیا یک دولت با اعلان مانند این، دارالاسلام است؟

در حالی‌که واقعیت این دولت‌طوری است که مانند دولت‌های دیگر قوانین وضعی در آن حکم‌فرما بوده و پایبند قوانین و نظام‌های کفری می‌باشد. همان‌طور این دولت و دولت‌های قائم در جهان اسلام را به رسمیت شناخته و خواستار پاسداری از استقلال هرکدام از این دولت‌هاست و همچنین این دولت خود را ملزم به قوانین سازمان ملل و شورای امنیت می‌داند، در حالی‌که این قوانین کفری بوده و کفار آن‌ها را برای از بین بردن دولت خلافت در زمان عثمانی‌ها، ایجاد و تصویب نموده است. دولت‌های کفری که سازمان ملل و سازمان‌های مرتبط به آن را تأسیس نموده و بر آن اشراف دارند، در هر مکانی تحت نام افراطیت، تروریسم و بنیادگرایی، همواره در جنگ علیه اسلام و مسلمانان قرار دارند.

نظام حکومتی در اسلام نظام جمهوری، دیموکراتیک نیست و نه هم پادشاهی میراثی است؛ بلکه نظام اسلام است و بس. نظام اسلام نظام ویژه‌ای برای دولت ویژه‌ای است که از تمام نظام‌های وضعی در کلیات و جزئیاتش تفاوت اساسی دارد. نظامی است متمایز از

تمام نظام‌های حاکم بر تمام کره زمین. همان‌طور دولت خلافت هم بسان نظامی که آن را تطبیق می‌کند، یک دولت متمایز از دولت‌های دیگر بوده و بر چهار اساس بنا می‌شود:

اول) سیادت در دولت خلافت از آن شریعت است:

در این خصوص الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [نساء: 59]

ترجمه: هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و رسولش بازگردانید، اگر به الله و به روز آخرت ایمان دارید.

بنا بر این، شریعت تنها مرجعی است که در مورد افعال و اشیاء حکم‌فرما خواهد بود؛ همان‌طور در از بین بردن منازعات بین حاکم و رعیت و بین افراد و بین دولت و غیر آن. اسلام تنها منبعی است که اراده فرد، امت و حاکم را شکل می‌دهد، نه عقل و نه هم رأی اکثریت. فرد، امت و حاکم همه‌گی فرمان‌بردار شریعت هستند. بنا بر این سیادت تنها از آن شریعت می‌باشد؛ نه برای مردم و نه برای عقل و نه خواهشات انسانی. این شریعت است که محرک و راه‌انداز هر مسئله در دارالاسلام می‌باشد. الله سبحانه و تعالی در زمینه چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [احزاب: 36]

ترجمه: هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و رسولش حکم کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند. هرکس هم اگر از دستور الله و رسولش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [نساء: 65]

ترجمه: چنین نیست؛ سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان ندارند تا این‌که تو را در اختلافات‌شان به حاکمیت بخوانند و از حکم تو دل‌گیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.

و رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز چنین می‌فرماید:

«من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد» (رواه البخاري و مسلم)

ترجمه: هرکس در این امر [اسلام و راه و روش] ما چیزی را اضافه کند که از آن نباشد، آن چیز مردود است.

دوم) قدرت و اقتدار در دولت اسلامی از آن امت است:

این امت است که صاحب اقتدار است. یعنی این امت است که احکام شرعی را تطبیق می‌نماید. الله سبحانه و تعالی طریقه تطبیق شریعت را دولت قرار داده است؛ دولتی که خلیفه از آن نمایندگی می‌کند؛ کسی که امت با آن بیعت می‌نماید تا نائب امت در تطبیق شریعت الله سبحانه و تعالی در داخل و در حمل پیام اسلام به سوی جهانیان باشد. البته با تکیه به قدرت و بیدارای فکری امت در تطبیق شریعت، پاسداری از آن و حمل آن به سوی جهانیان. رسول الله صلی الله علیه و سلم در این خصوص چنین می‌فرماید:

«فإن جاء آخر ینازعه فاضربوا عنق الآخر...»

ترجمه: اگر دیگری آمد و با او [خلیفه بر حال برای بیرون آوردن خلافت از دست آن] منازعه می‌نمود، گردن آن دیگر را بزنید...

این حدیث بیانگر اینست که امت صاحب اقتدار، حکومت و قدرتی است که با خلیفه واحد از آن پاسداری می‌کند؛ البته با تکیه به قدرت امت.

سوم) وجود خلیفه واحد (خلافت واحد) برای مسلمانان:

شریعت بر مسلمانان داشتن خلیفه واحد و دولت واحد را واجب ساخته و برای شان حرام است که بیشتر از یک خلیفه داشته باشند. رسول الله صلی الله علیه وسلم در این خصوص چنین می‌فرماید:

«من أتاكم وأمركم جميع على رجل واحد يريد أن يثقب عصاكم أو يفرق جماعتكم فاقتلوه» (رواه مسلم)

ترجمه: هرکسی آمد؛ در حالی که شما بر سر [اطاعت از] یک مرد جمع شده‌اید و خواست تا در بین شما تفرقه ایجاد کند یا جماعت شما را متفرق سازد او را بکشید.

این چیزی است که صحابه رضی الله عنهم بر آن اجماع نموده و بر یک خلیفه واحد، بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمودند.

چهارم) تنها خلیفه است در اموری که به رعایت امور رعیت ارتباط دارد، صلاحیت تبنی احکام شرعی را دارد:

هنگامی که اجتهادات شرعی در خصوص یک مسئله زیاد شد، خلیفه اجتهادی را که به گمان اغلباش آن را جهت تطبیق به حق نزدیکتر بداند، تبنی می‌نماید. چنانچه خلفای راشدین احکام شرعی از این قبیل را تبنی نموده و مردم را ملزم ساختن تا به آن عمل نمایند؛ این درحالیست که هیچ یک از صحابه به این عمل‌کردشان اعتراض نمودند. این تعامل صحابه در برابر عمل‌کرد خلفای راشدین اجماعی بود بر این‌که خلیفه حق تبنی احکام شرعی متعلق به رعایت امور امت را دارد. اجماع دلیل استنباط قواعد شرعی مشهوری شده مانند این قواعد است: "حاکم می‌تواند در تناسب مشکلات جدید قضایای جدیدی را پدید آورد"، "دستور خلیفه اختلاف را مرفوع می‌سازد" و "دستور خلیفه هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی باید اجراء شود".

دولت خلافت از تمام دولت‌ها و نظام‌های وضعی حاکم متمایز است، از جمله نظام جمهوری اسلامی که مانند دولت‌های دیگر بر اساس قوانین وضعی حکم می‌نماید. دولت خلافت دارای دستگاه اجرایی ویژه‌ایست که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را در مدینه منوره پایه‌گذاری نموده و پس از ایشان خلفای راشدین هم خود را به این دستگاه ملزم ساخته، همان‌طور که بعد از خلفای راشدین هم بیشتر خلفای مسلمانان تا این‌که در سال 1924م دولت خلافت سرنگون شد، با این دستگاه ملزم بودند. دستگاه دولت خلافت از خلیفه، دو معاون، والی‌ها، امیر جهاد، قضات، دستگاه اداری و مجلس شورای (مجلس امت)، تشکیل می‌شود. این دستگاه ویژه دولت خلافت است که از تمام دستگاه‌های اجرایی نظامی‌های وضعی متفاوت است.

ویژگی‌ها و تفاوت‌های دولت خلافت از سایر دولت‌ها:

دولت خلافت دارای خصوصیت‌های است که آن را از سایر نظام‌های حاکم بر جهان متفاوت می‌سازد، خصوصیت‌های که مرتبط به مبدأ دولت خلافت و نظام‌های بر گرفته شده از عقیده دولت خلافت می‌باشد، برخی از این خصائص عبارت اند از:

1- دولت خلافت مرزهای ثابتی ندارد که آن را اعتبار داده و بر آن توقف نماید:

چون دولت خلافت مکلف است که اسلام را به سوی تمام انسان‌ها حمل کرده و بر آنان حاکم گرداند، تفاوتی ندارد که همه مسلمان شوند و یا همه مسلمان نشوند؟ مرزهای دولت خلافت از زمان تأسیس‌اش به دستان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره، مرزهای در حال تغییری بوده همواره سرزمینی به آن می‌پوسته، هر سرزمینی که از طریق صلح و یا جنگ در برابر خلافت سرتسلیم فرود آورده و آموزش بر اساس احکام اسلام تنظیم و رعایت گردیده است، به جزء جدایی‌ناپذیر دولت خلافت تبدیل شده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم در این خصوص چنین می‌فرماید:

«أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها»

ترجمه: من فرمان داده شدم که با مردم بجنگم تا این‌که لااله الا الله بگویند، اگر آن را گفتند خون‌ها و اموال شان از من محفوظ خواهند ماند مگر به حق اش.

بنابراین مرزهای دولت اسلامی بر روی تمام مسلمانان باز است، دارندگان تابعیت دولت اسلامی هرزمانی که بخواهند می‌توانند از مرزهای دولت اسلامی وارد و خارج شوند.

2- دولت خلافت در سیاست داخلی و خارجی خود ملتزم به احکام اسلام است:

برای دولت خلافت حرام است که بر اساس غیر اسلام یعنی سکولاریزم، دیموکراسی، قوانین سازمان ملل و شورای امنیت، حکومت کند، همان‌طور که حرام است دولت خلافت عضو یکی از این سازمان‌ها باشد، حتی به مدت یک روز. دولت اسلامی در روابط بین المللی خود ملتزم به احکام شرعی می‌باشد، احکامی مانند عدم قتل فرستادگان، اسیران و پایبندی به تعهداتی که با دولت‌های غیر از خود می‌بندد.

3- در دولت خلافت احزاب سیاسی اجازه دارند فقط بر اساس اسلام تأسیس شوند:

تا این‌که این احزاب به اقدامات و فعالیت‌های سیاسی و فکری مانند محاسبه خلیفه، دعوت به افکار اسلامی، بپردازند؛ افکاری که این احزاب جدای از افکار تبنی شده توسط خلیفه، تبنی می‌نمایند. چون ایجاد احزاب سیاسی بر اساس اسلام فرض کفایی است؛ چنان‌چه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: 104]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند.

عناصر تشکیل دهنده احزاب سیاسی، باید مرکب از دعوت به سوی اسلام، امر به معروف و نهی از منکر باشد، چون تشکیل کتله دادن مسلمانان بر اساسی غیر اسلام مانند ملیت، قومیت و یا کمونیزم و غیره حرام است. چنان‌چه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ [آل عمران: 85]

ترجمه: و هرکس که دین غیر از اسلام بجوید هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان کاران خواهد بود.

4- حرام است که دولت اسلامی کفار را بر مسلمانان مسلط سازد:

مانند این‌که دولت اسلامی با پیمان‌ها نظامی، اقتصادی بپیوندد و یا معاهده‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره را منعقد نماید که این معاهده و پیمان تحت سلطه و اقتدار کفار باشد. چنان‌چه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [نساء: 141]

ترجمه: هرگز الله کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

واجب است که دولت اسلام از زمان تأسیس‌اش در راستای خودکفائی اقتصادی خود تلاش نماید تا این‌که تبدیل به دولت اول جهان شود؛ چیزی که عمل‌کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین بر آن دلالت دارد. ایشان تمام تلاش‌شان را به خرج دادند تا دولت اسلامی را به بزرگترین دولت تأثیرگذاری تبدیل نمایند که اسلام را به سوی تمام جهانیان حمل نماید تا جهانیان را از تاریکی کفر به سوی نور اسلام و از بدبختی نظام‌های وضعی به سوی عدالت احکام شرعی، هدایت نماید.

5- زبان رسمی دولت اسلامی زبان عربی است:

زبان عربی در دولت اسلامی زبان گفتگوهای رسمی بین‌المللی خواهد بود. زبان عربی زبان فرهنگ، تعلیم و تعلم و رسانه‌ها خواهد بود. در صورت ایجاد اختلاف در متنی از متون معاهدات و توافق‌نامه‌های دولت اسلامی با دولت‌های دیگر، به مدلول‌ها و مفاهیم زبان عربی مراجعه خواهد شد.

6- حیات عامه در دولت اسلامی تابع احکام اسلام می‌باشد:

بنابراین به هیچ یک از شعایر غیر اسلامی اجازه برگزاری داده نمی‌شود، شعایری مانند عید نوروز، عید میلاد مسیحیت، عید سرسال. همان‌طور که هیچ فرد (از افراد تحت حاکمیت دولت اسلامی، مسلمان و) غیرمسلمان، اجازه داده نمی‌شود که در حیات عامه از احکام اسلامی در خصوص لباس و سایر سلوک اش تخلف نماید. تفاوتی ندارد که این فرد، از تبعه دولت باشد، یا معاهد و یا سفیر باشد.

طریقه شرعی برای از سرگیری زندگی اسلامی:

پس از درک واقعیت داری که ما در آن زندگی مان را سپری می‌کنیم به دلیل این که قوانین وضعی در آن حکم فرما بوده و امان اهل این دار در دست مسلمانان نیست، این دار دار کفر است. باید دانست که زندگی مان را چگونه غیر اسلامی در یک جامعه غیر اسلامی سپری می‌نماییم، عین همان واقعیتی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه در آن واقعیت قرار داشتند. پس از این که بعنوان پیامبری برای قومش و سایر مردم مبعوث شدند تا زندگی جامعه‌ای را که در آن قرار داشتند و سپس تمام جوامع بشری را تغییر دهند. بنابراین طریقه‌ای که واجب است برای تغییر این زندگی، از آن پیروی شده و به مسیر در آن ادامه داده شود، همان طریقه‌ایست که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تغییر جهت ایجاد اولین زندگی اسلامی بر گزیده بود. این همان طریقه مطلوب هر حزب و جماعتی است که برای از سرگیری زندگی اسلامی که بیشتر از سیزده قرن ادامه داشت، باید در پیش گرفته شود. چون الله سبحانه و تعالی از انسان‌ها خواسته است که در زندگی خود ملزم به اسلام باشند، از آنان خواسته است که به طریقه شرعی پایبندی کنند که برای تحقق این هدف مشروع گردیده است و آن عبارت از سرگیری زندگی اسلامی است. چنانچه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [حشر: 7]

ترجمه: آنچه را که پیامبر برای شما (از احکام الهی) آورده است بگریید (تطبیق کنید)، و از آنچه شما را از آن باز داشته است، دست بکشید.

کلمه (ما) در این آیه از الفاظ عموم بوده و شامل هر هدف و طریقه‌ای است که از طریق وحی برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است. در حالی که ما مکلفیم از رسول الله الگو گرفته و از ایشان پیروی نماییم؛ چنانچه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [احزاب: 21]

ترجمه: سرمشق و الگویی زیبایی در رسول الله برای شما است.

همچنان الله سبحانه و تعالی در جای دیگر خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز چنین می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108]

ترجمه: بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند).

برای وضاحت بیشتر این مسئله رسول الله صلی الله علیه وسلم در حضور اصحاب کرام رضی الله عنهم خطی را بالای ماسه‌ها کشیده و به دو طرف آن خط چندین خط دیگر کشیدند، (اشاره به خط مستقیم) فرمودند این راه مستقیم الله است و (اشاره به خط‌ها دو طرف خط مستقیم) فرمودند این‌ها راه‌هایی است که بر سر هر راه شیطانی قرار دارد که به سوی خود فرامی‌خواند و این فرموده الله سبحانه و تعالی را تلاوت نمودند:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [انعام: 153]

ترجمه: این راه (که من آن را برای‌تان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه الله (منحرف و) متفرق می‌سازد. این‌ها چیزهایی است که الله شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آن‌ها بپرهیزید).

همچنان الله سبحانه و تعالی در جای دیگر رسولش را هشدار داده چنین می‌فرماید:

﴿وَأَحْذَرُكُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [مائده: 49]

ترجمه: و برحذر باش که مبادا تو را از پارهای از آنچه الله به تو نازل نموده است منحرف کنند.

همان‌طور که الله سبحانه و تعالی در جای دیگر مسلمانان را از مخالفت امر الله هشدار داده چنین می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرٍ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [نور: 63]

ترجمه: آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیان که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی).

این نصوص شرعی و نصوص دیگر مقید بودن به طریقه‌ای را که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حمل دعوت اسلامی تا اقامه دولت اسلامی، بر آن سیرنموده است، بر ما واجب ساخته است. ما به هیچ دلیلی به اندازه سرمای از آن تخطی نخواهیم نمود، با دلایلی مانند اختلاف شرایط، پیشگیری خطرات، ظلم نظام‌ها و یا به دلیل مصلحت عامه و یا ملامت گری و سرزنش زمانه؛ چون این الله سبحانه و تعالی است که این طریقه را بر ما فرض ساخته است؛ در حالی که این تنها الله سبحانه و تعالی است که به دقت از امور آگاه است و این تنها علم الله سبحانه و تعالی است که بر همه چیز احاطه دارد، از جمله شرایط، خطرات و ظلم دشمنان دعوت. اگر کسی نصوص شرعی را در قرآن و سنت دنبال کند، خواهید دانست که حمل دعوت برای از سرگیری زندگی اسلام برنامه‌های کاملاً دارای صراحت و وضاحت می‌باشد. از جمله:

1. ساختن بدنه‌ای گروه یا حزب؛ این امر با تثقیف دعوت‌گران به افکار اسلامی، عقاید و احکام شرعی، فرهنگ متمرکزی که آنان را واجد شرایط رهبری امت می‌کند و آنان را با افکار اسلامی تربیه کنند که در جامعه حرکت می‌نمایند زنده است. این همان چیزی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن همزمان با نزول وحی، اصحاب خویش را تثقیف نمود و بدین ترتیب یک کتله‌ای مستحکم را برای کشمکش‌های فکری و برای مبارزه در جامعه جاهلی تشکیل داد. این کتله (حزب) از بهترین انسان‌ها بعد از پیامبران بود که در دوران مکه در تحمل و صبر در برابر مصیبت‌ها با رسول الله صلی الله علیه وسلم شریک بودند، سپس در مدینه نیز در ساختن دولت اسلامی با ایشان مشارکت داشتند و بعد از ایشان اسلام را به تمام نقاط جهان حمل نمودند. برای دعوت‌گران به صفت حزبی که برای از سرگیری حیات اسلامی تلاش می‌کنند، باید مصداق این فرموده الله سبحانه و تعالی قرار گیرند:

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [آل عمران: 104]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند.

این کتله باید عقیده اسلامی را در خود و دیگران نهادینه سازند، و آن را از هر نجاستی که در طول اعصار به اثر جهل یا گمراهی که آن را ملوث ساخته است پاک کنند؛ زیرا روشنی عقیده اسلامی و اعتقاد راسخ به آن، همان اساسی است که هر فکر و اندیشه اسلامی بر آن بنا می‌شود و منبعی است که هر حکم شرعی از آن سرچشمه می‌گیرد. اگر این پایه در میان پیروان و کسانی که به آن قناعت دارند، متین و مستحکم باشد، تأثیر عمیق آن در نفس‌ها فعال و مؤثر خواهد بود. این عقیده پیروان خود را از تبهی به اوج می‌برد و افق هستی را در برابر آنان می‌گستراند. دارندگان عقیده اسلامی به زندگی دنیوی من حیث هدف نهایی و پایان زندگی نمی‌نگرند؛ بلکه به هدفی دورتر و والاتر می‌نگرند که رضایت الله سبحانه و تعالی در باغ‌های جاویدان بهشت و سعادت جاودان است. مسلمانان امروز را بسان اجدادشان به سمت گسترش هدایت و عدالت در بین مردم وامی‌دارند و این کتله هرگز خسته نشده و قدرت‌ش را از دست نداده اند. عزمش سست نگردیده؛ بلکه این عقیده ربانی آن را برای تلاش مضاعف و مبارزه با مشکلات بر انگیخته است تا با دست کم گرفتن و بهاء ندادن به حیات دنیا، با از سرگیری حیات اسلامی، برپایی دولت خلافت و تطبیق اسلام در تمام امور زندگی، امت اسلامی را به جایگاه با شکوه، سربلندی و نهضت دوباره آن برساند.

2- ثقافت جمعی جامعه: حزب با افکاری که تبنی نموده است، برای ایجاد رأی عام بر گرفته از آگاهی عمومی به تثقیف جامعه می‌پردازد تا جامعه را آماده و مشتاق تطبیق اسلام بر آن نماید، همانطور که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین می‌کردند. چنانچه در کنار کعبه قرآن می‌خواندند و در مجالس و تجمعات مردم شرکت و آنان را به اسلام فرامی‌خواندند، از آن‌ها می‌خواست که ایمان آورده و بت پرستی را ترک کنند. طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اسلام ورد هر زبانی بویژه در مدینه شده بود، آن‌گاه که مصعب بن عمیر به او گفت که خانه‌ای در مدینه باقی نمانده که در آن زکری از اسلام نباشد، همان زمان که جامعه مدینه را برای نصرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تأسیس دولت اسلامی در آنجا آماده کرده بود. گروه یا حزبی که برای تأسیس دومین خلافت راشده بر روش نبوت تلاش می‌کند باید از طریق سخنرانی‌ها، سمینارها، کنفرانس‌ها، بحث‌ها، مراسم شب‌زنده‌داری، راهپیمایی‌ها و انتشار کتب و نشریاتی، به ثقافت جمعی امت بپردازد تا مسلمانان را به تلاش برای تأسیس دومین خلافت راشده بر منهج نبوت سوق دهد.

3- مقابله با تمام عقاید، افکار و مفاهیم مخالف اسلام: قرآن با تمام عقاید، افکار و مفاهیم مخالف اسلام مقابله کرده است، از جمله:

الف- با عقاید مشرکان و بیهودگی خواب‌های‌شان مقابله کرده و برای بیان باطل بودن و پیش پا افتادگی این عقاید شان و به چالش کشیدن ذهنیت شان چنین می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹) وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ (۲۰) أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ﴾ [نجم: 19-22]

ترجمه: آیا چنین می‌بینید (و این گونه معتقدید) که لات و عزی و منات، سومین بت دیگر آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال الله؟! در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است.

همچنین عقل آنان را مورد خطاب قرار داده چنین می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [انبیاء: 22]

ترجمه: اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از الله، معبودها و اله‌های دیگری می‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباہ می‌گردیدند.

ب- با رهبری قریش که بر کفر پافشاری می‌کردند، مقابله و با هیچ گونه امان و رعایت حالی بر آن‌ها حمله کرده چنین می‌فرماید:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ (۴۹) كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَفْرِفَةٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾ [مدثر: 49-51]

ترجمه: چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رنده‌ای هستند گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند.

در جای دیگر الله سبحانه و تعالی در خصوص ابولهب چنین می‌فرماید:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾ [مسد: ۱-۵]

ترجمه: نابود باد ابولهب و حتماً هم نابود می‌گردد دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند). به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زیان‌کش و شعله‌ور خواهد بود و همچنین همسرش که هیزم‌کش خواهد بود. در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است.

الله سبحانه و تعالی در جای دیگر در مورد ولید بن المغیره نیز چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ * مَنَاعٍ لِخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتِيمٍ * عَتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ﴾ [قلم: 10-13]

ترجمه: از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن بسیار عیب‌جویی که دائماً سخن‌چینی می‌کند بسیار مانع کار خیر، و تجاوز پیشه، و بزه‌کار است علاوه بر این‌ها درشت‌خوی و سنگین دل و انگشت نما به بدی‌ها است.

ج- اعمال کفار را مردود خوانده است؛ اعمالی که با عقل سلیم در تعارض بوده و فطرت انسانی آن را رد می‌کند، چنانچه در نکوهش آن چنین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ [تکویر: 8-9]

ترجمه: و هنگامی که از دختر زنده‌گور شده پرسیده می‌شود که به سبب کدامین گناه کشته شده است؟

د- قرآن کریم با یهود و نصاری که سعی داشتند با سوالات خود اذهان اعراب را در مورد اسلام آشفته سازند، مقابله کرد و الله سبحانه و تعالی در مورد شان چنین می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [اسراء: 85]

ترجمه: از تو (ای محمد!) درباره روح می‌پرسند (که چیست). بگو: روح چیزی است که تنها پروردگرم از آن آگاه است، چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است.

الله سبحانه و تعالی در مورد داستان اصحاب کهف، داستان موسی علیه السلام با بنده صالح و داستان ذوالقرنین به یهود پاسخ داده و در چندین سوره به بیان حقایق یهودیان پرداخت و اعمال بد آن‌ها را بیان کرده است، تهمت‌های که یهود به الله سبحانه و تعالی و پیامبرانش نسبت داده اند را آشکار ساخته و توضیح داد است که آن‌ها قاتل پیامبران، گوساله‌پرست، سود خور و مرتکبین اعمال بسیار بدی هستند. دعوت‌گران باید با عقاید باطل، افکار نادرست، باورهای غلط و ثقافت غلط مقابله کنند و با پیروی از رسول الله صلی الله علیه و سلم به مبارزه فکری و سیاسی بپردازند.

مبارزه فکری عبارت است از انتقاد شدید از افکار نادرست، حمله شدید به آن‌ها و حمله به مفاهیم و روابط ساخته شده بر مبنای آن‌ها و سپس کشیدن خط مستقیم در کنار خطوط کج و نشان دادن خطا افکار و فساد عقاید، افکار و مفاهیم مغایر با اسلام، همان عقاید، افکار و مفاهیمی که دعوت‌گران باید با آن مقابله کنند، مانند عقیده سرمایه‌داری معروف به عقیده جدایی دین از زندگی، مانند عقیده کمونیستی، اندیشه‌های سکولاریزم، قومی، میهن‌پرستی و عقاید و افکاری که به هدف دسیسه علیه اسلام طرح گردیده اند، مانند دموکراسی، وحدت ادیان، سوسیالیزم، افراطگرایی، تروریسم و...

مبارزه فکری در ثقافت جمعی و انتخاب منافع پدیدار می‌شود. اما مبارزه سیاسی در مقابله با حکام مزدور، حکامی که بر اساس اسلام حکومت نمی‌کنند، و همچنان بر محاسبه این حکام برای ایجاد تغییر علیه آن‌ها، شکل می‌گیرد. با افشای خیانت آن‌ها به امت و توطئه‌های شان علیه امت و افشای مزدوری شان برای کشورهای کافر، البته با اسلوب کوبنده‌ای که هویت و حیثیت آن‌ها را از بین ببرد و امت را در برابر آن‌ها جرأت بخشد تا حکومت آنان را سرنگون نمایند. حزب سیاسی به مبارزه سیاسی آشکار و سرکشانه می‌پردازد، چالوسی نمی‌کند، سلامت و امنیت را ترجیح نمی‌دهد و با آسیبی که اعضایش در معرض آن قرار می‌گیرند از مبارزه سیاسی باز نمی‌ماند.

4- افشای توطئه‌هایی که برای صدمه زدن به مسلمانان طراحی شده است: حاملین دعوت باید توطئه‌هایی را که برای صدمه زدن به مسلمانان طراحی می‌شود، کشف کنند و این مستلزم آن است که حاملان دعوت نسبت به سیاست بین‌المللی، موقعیت بین‌المللی و کشمکش‌های سیاسی بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی آگاه باشند. ماجرای شرط‌بندی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و قریش قبل از هجرت بر نتیجه نبردهایی که بین فارس‌ها و رومیان در جریان بود، بهترین گواه است که حاملین دعوت و کتله رسول الله صلی الله علیه و سلم پیگیر سیاست بین‌المللی و موقف بین‌المللی بودند، شرط‌بندی سبب نزول این فرموده الله سبحانه و تعالی بوده است:

﴿الْم (۱) غَلَبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾ [روم: 1-3]

ترجمه: رومیان (از فارس‌ها) شکست خورده‌اند (این شکست) در نزدیکترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکست شان پیروز خواهند شد.

5- **تبنی منافع و مصالح:** تبنی منافع و مصالح امت توسط یک حزب سیاسی به معنای بیان احکام شرعی است که منافع و مصالح امت را تأمین می‌کند و در رأس این منافع و مصالح، تطبیق همه جانبه و کامل اسلام در همه امور و شئون زندگی قرار دارد. اهتمام به منافع و رعایت مصالح امت توسط اعضای حزب از طریق اقدامات سیاسی انجام می‌شود که از طریق آن احکام شرعی مربوط به رسیدگی به امور زندگی را روشن نموده و امت را به رعایت آن ترغیب می‌کنند. بخشی از توجه و رعایت منافع از جانب حزب سیاسی (حزب التحریر)، دعوت امت برای تحت فشار قرار دادن حکام جهت بسیج ارتش‌ها برای آزادی فلسطین و نصرت اهل غزه می‌باشد، اهل غزه که یهودیان علیه آن‌ها شوریده با پشتیبانی دولت‌های صلیبی کافر، چون امریکا و متحدانش، از آن‌ها، با فجیع‌ترین شکل اهل غزه را قتل عام و نسل‌کشی می‌نمایند، یهودیان اصرار دارد تا اهل غزه را از سرزمین شان بیرون کرده و آن‌ها را در صحرای سینا آواره نمایند. ایستادگی‌ها و راهپیمایی‌های که توسط حزب التحریر برای دعوت به اقدام جهت نجات برادران خود، اهل غزه، راه‌اندازی نموده است باعث ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان امت شده است، تاجایی‌که باعث شد انگلیس قانون ممنوعیت حزب التحریر را تصویب و صادر کند؛ چیزی‌که مانع استمرار تحریک ارتش‌ها توسط حزب التحریر نخواهد شد تا شاید که الله سبحانه و تعالی بر ما منت گذاشته اهل نصرت را توفیق دهد که دست بکار شده، اهل غزه، تمام مردم سرزمین مبارک فلسطین را نجات و آن را به طور کامل از پلیدی یهودیان آزاد نماید، نظام‌های مزدور را سرنگون و خلافت را بر ویرانه‌های آن‌ها اقامه نمایند.

6- **طلب نصرت:** پس از ایجاد رأی عام برخاسته از آگاهی عمومی در مورد افکار اسلام تبنی شده توسط حزب التحریر، یعنی پس از ایجاد پایگاه و هویت مردمی برای اسلام و حزب از طریق کشمکش‌های فکری و مبارزه سیاسی، پس از این‌که در عرصه‌ای فعالیت حزب، کل امت نسبت به اسلام آگاهی حاصل نموده و مشتاق اجرای احکام آن شود، حزب کار خود را به طلب نصرت از ارتش‌ها و مراکز قدرت در بین امت تشدید می‌بخشد تا موانع فزینی که مانع برپایی خلافت است برطرف شود. زیرا این امت است که صاحب اقتدار بوده و صاحب صلاحیت تعیین حاکم می‌باشد، حاکمی‌که از طرف امت در تطبیق همه‌جانبه اسلام در همه امور زندگی و دولت و جامعه نمایندگی کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرحله تفاعل، عمل جدیدی را برای حمل دعوت افزوده است که عبارت از طلب نصرت برای حمایت از دعوت و ایجاد دولت می‌باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از بیش از 14 قبیله طلب نصرت نموده و جواب‌های مختلفی دریافت کردند. مردم طائف غلامان و نادانان خود را بر ایشان شوریدند تا ایشان را سنگ باران نمایند. بنی حنیفه با زشت‌ترین پاسخ به ایشان پاسخ دادند. بنی عامر بن صعصعه شرط کردند که بعد از ایشان حکومت از آن ایشان باشند؛ اما رسول الله صلی الله علیه وسلم امتناع کرده و چنین فرمودند:

«إِنَّ الْأَمْرَ لِلَّهِ يُضَعُّهُ حَيْثُ يَشَاءُ»

ترجمه: این امر از آن الله است، هر جا که بخواهد می‌نهد.

با وجود سختی‌ها و مصیبت‌هایی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن روبرو بودند با قدرت و قاطعیت به طلب نصرت ادامه داده اند و این مهم‌ترین دلیل بر وجوب طلب نصرت است. رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایام حج به جستجوی قبایل می‌پرداخت و در اردوگاه‌های آن‌ها می‌رفت و خویشان را معرفی و از آن‌ها برای حمایت از دعوت و اقامه دولت اسلامی نصرت خواسته چنین می‌فرمودند:

«يَا بَنِي فَلَانِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، يَا مَرْكَمُ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَأَنْ تَخْلَعُوا مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ مِنَ الْأَنْدَادِ، وَأَنْ تَوَدَّعُوا بِي وَتَصَدَّقُوا بِي وَتَمْنَعُونِي حَتَّىٰ أَبِينَ عَنِ اللَّهِ مَا بَعَثَنِي بِهِ»

ترجمه: ای بنی فلان، من فرستاده الله (سبحانه و تعالی) به سوی شما هستم، او شما را امر می‌کند که الله (سبحانه و تعالی) را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید. و از شریکانی که غیر او را می‌پرستید دست بردارید و به من ایمان آورده، من را تصدیق و از من حمایت کنید تا از جانب الله (سبحانه و تعالی) بیان کنم که مرا برای چه چیزی فرستاده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با هبنتی از یثرب ملاقات کرد و آنان را به اسلام دعوت کرد، سپس مصعب بن عمیر را با آنان فرستاد تا اسلام را به آنان بیاموزاند. هنگامی‌که سعد بن معاذ رضی الله عنه اسلام آورد و قوم خود (بنی عبد الأشهل) را به اسلام فراخواند، خانه ای در مدینه باقی نمانده بود که ذکر اسلام در آن نشده باشد. هنگامی‌که در سال دوازدهم بعثت در مدینه رأی عام در بین مردم

ایجاد شد، هفتاد و پنج مسلمان از آنان آمدند و بیعت عقبه دوم (بیعت جنگ) را منعقد نمودند و در سیرت شرح این بیعت چنین بیان گردیده است:

«فقلنا يا رسول الله على ما نبايعك؟ قال: تباعوني على السمع والطاعة في النشاط والكسل، وعلى النفقة في العسر واليسر، وعلى الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، وعلى أن تقولوا في الله لا تأخذكم لومة لائم، وعلى أن تنصروني إذا قدمت إليكم وتمنعوني مما تمنعون منه أنفسكم وأزواجكم وأبنائكم ولكم الجنة، فقمنا نبايعه» (اخرجه أحمد والبيهقي)

ترجمه: پس گفتیم ای رسول الله صلی الله علیه وسلم برای چه چیزی با تو بیعت نماییم؟ فرمود: شما با من بیعت می‌کنید بر این‌که در هنگام نشاط و تنبلی، گوش به فرمان بوده و اطاعت کنید و هنگام سختی و آسانی انفاق کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمایند. این‌که در مورد الله آن‌چه را که باید گفته و از ملامت‌گری هیچ ملامت‌گری هم پروا نداشته باشید و هنگامی نزد شما بیایم مرا نصرت دهید و از من حمایت کنید همان‌گونه که از خود، زنان و فرزندان‌تان حمایت می‌کنید، پاداش شما بهشت خواهد بود، سپس ما به پا خواسته و با ایشان بیعت می‌نمودیم.

در سیره ابن حشام در ادامه چنین آمده است:

«بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعة الحرب على السمع والطاعة، وأن لا ننازع الأمر أهله»

ترجمه: ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کردیم، که از ایشان فرمان شنوی داشته و اطاعت کنیم و این‌که با اهل کار منازعه نکنیم.

از جمله این گفته‌شان:

«إنا نأخذ على مصيبة الأموال وقتل الأشراف»

ترجمه: ما او را با مصیبت اموال و کشتن اشراف می‌گیریم.

این بیعت جنگی به این معناست که انصار از اوس و خزرج نصرت را برای تأسیس دولت داده، آماده قربانی کردن گران‌بهاترین داشته‌های شان در راه نصرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند. آن‌گاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد آنان آمد. البته اصحاب شان در آن زمان به هجرت در مدینه پیشی گرفته بودند. انصار آماده بودند تا هر مانع مادی را که مانع رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌شد، از میان بردارند تا رسول الله صلی الله علیه وسلم حاکمیت الله سبحانه و تعالی را در شهرشان برقرار کند. بیعت دوم عقبه، طلب نصرت به منظور رفع موانع مادی بود که پیش بینی می‌شد مانع تشکیل دولت شود.

بنابراین طلب نصرت حکم شرعی از جمله احکام طریقه شرعی برای از سرگیری حیات اسلامی می‌باشد. طلب نصرت بر حاملین دعوت فرض است و امت برای برپایی دولت اسلامی به آن اقدام نماید. دلیل بر فرضیت آن، طلب قطعی و جازم در خصوص انجام آن است و قرینه بر آن سختی و اذیت‌هایی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از سال هشتم تا دوازدهم بعثت متحمل شدند؛ چنان‌چه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آسیبی که در طائف به ایشان وارد شد و با تقابل و جواب منفی برخی از قبایل که با آن روبرو شدند، هیچ اعتنایی نداشتند.

طلب نصرت تحت حکم این قاعده شرعی قرار دارد «ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب...»؛ هرچه که یک مکلفیت واجبی بدون انجام آن، انجام نشود، انجام آن واجب است. «لذا اقامه خلافت واجب است؛ این درحالی است که این واجب مکلفیتی است که تنها با قدرت امتی انجام می‌شود که دعوت را برای از بین بردن موانع مادی که مانع برپایی دولت می‌شود، نصرت دهد.

اهل نصرت از امت اهل قدرت هستند، آنان کسانی اند که در صورت لزوم دست به اقدامات مادی می‌زنند تا دومین خلافت راشده بر منهج نبوت را اقامه کنند تا این‌که بر اساس شریعت الله سبحانه و تعالی حکومت کند و آن‌چه را که الله سبحانه و تعالی نازل کرده است، تطبیق کند. اما در مورد حاملان دعوت، هیچ دلیل شرعی برای شان مبنی بر انجام اعمال مادی برای حمل دعوت وجود ندارد؛

حتی در برابر برخی از منکراتی که در جامعه گسترش می‌یابد، مانند این که اقدام به تخریب مسافرخانه‌ها، منفجر کردن دیسکوها، کشتن مامورین امنیتی یا ترور یک مقام حکومتی بزنند؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب گرامی شان می‌توانستند چنین کارهایی را انجام دهند؛ اما با وجود گسترش آن و با وجود آزار و اذیتی که از جانب مشرکین با آن روبه رو بودند، هیچگاه اقدامی به اعمال مادی نکردند، به فکر انتقام از کسانی که آنان را اذیت کرده بودند نشدند، چون پای بند شریعت بودند که اقدام به اعمال مادی را در زمان مکه یعنی پیش از برپایی دولت اسلامی برای شان حرام قرار داده بود. پاسخ رسول الله صلی الله علیه وسلم برای کسانی که خواستار قتال با مشرکین بودند این بود که می‌فرمودند: «**لَمْ نُؤْمَرْ بِعَدُوٍّ**؛ هنوز به آن امر نشدیم..» یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود توانائی شان در قتال از بکارگیری قدرت مادی و پاسخ بالمثل به آزار و اذیت قریش، منع شده بودند، در حالی که در میان شان قهرمانان و شجاعانی مانند عمر، حمزه، سعد و غیره بودند. واضح‌تر و بلیغ‌تر از آن موضع گیری رسول الله صلی الله علیه وسلم در بیعت دوم عقبه در بیعت جنگ بود، که در پاسخ به انصار ایراد داشتند؛ آن‌گاه که انصار به ایشان گفتند: «فرمان بده تا یکبارگی بر آنان شورش بریم» اما رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ فرمودند: «**لَمْ نُؤْمَرْ بِعَدُوٍّ**؛ هنوز به آن امر نشدیم..». بکارگیری قدرت مادی از سوی حزب و امت در حمل دعوت جواز ندارد؛ مگر برای اقامه دولت اسلامی از سوی اهل نصرت. اما به کار گیری قدرت مادی بعد از اقامه دولت اسلامی برای جهاد، مبارزه با باغیان یا برای از بین بردن منکر، یک امر لازمی و مطلوب بوده، احکام شرعی خاص خود را دارد.

طریقه‌ای که حزب التحریر برای تأسیس دومین خلافت راشده بر منهج نبوت برای تحکیم شریعت الله سبحانه و تعالی و تطبیق آنچه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است، همان طریقه‌ای است که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را برای تأسیس دولت در مدینه منوره دنبال نموده اند و این مسئله مستلزم اموری است که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

1- حزب از طریق کشمکش فکر و مبارزه سیاسی، دعوت اسلامی را در جامعه به گونه سیاسی حمل می‌نماید، البته با تبعیت از این فرموده الله سبحانه و تعالی که چنین می‌فرماید:

(وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [آل عمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارانند.

2- ایجاد رأی عام برخاسته از آگاهی عمومی نسبت به اسلام و تشکیل دولت آن و به تطبیق اسلام در تمام امور و میدان‌های زندگی، دولت و جامعه و رساندن پیام آن به جهان از طریق دعوت و جهاد.

3- طلب حمایت و نصرت از فرزندان امت اسلامی که توانایی نصرت و حمایت را دارند. البته طلب نصرت برای این است که موانع مادی سر راه اقامه دولت و سپردن حکومت به دست کسی که برای آن بیعت گرفته می‌شود تا خلیفه همه مسلمانان باشد.

4- اعلام تأسیس خلافت راشده و سپس تلاش برای انضمام همه سرزمین‌های اسلامی از راهای سیاسی و مادی به آن.

پیشنهاداتی در خصوص تغییر آوری مخالف طریقه شرعی اقامه دولت اسلامی:

قبل از شناختن تغییر صحیحی که باید توسط جماعت یا گروهی که برای ایجاد دومین خلافت راشده بر منهج نبوت، برای حاکمیت شریعت الله سبحانه و تعالی و تطبیق آنچه الله سبحانه و تعالی نازل فرموده است، تلاش می‌کند، انجام پذیرد، باید نسبت به این دو چیز شناخت دقیقی پیدا نمود، نسبت به مناط الحکم که عبارت از همان واقعیتی است که می‌خواهیم حکم شرعی مربوط آن را بدانیم و نسبت به نصوص شرعی متعلق به این واقعیت.

و اما مناط الحکم این موضوع، شناخت واقعیت "دار" در سرزمین‌های مسلمانان است، این که آیا این دار دار الاسلام است یا دار الکفر؟ همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، دار الاسلام سرزمین است که در آن دو مسئله تحقق پذیرد:

اول: این که این دار و کسانی که در آن هستند، از لحاظ داخلی و خارجی، در همه امور زندگی، دولت و جامعه تسلیم و فرمان بردار احکام اسلام باشند.

ثانیاً: امنیت این دار و کسانی که در آن هستند، از لحاظ داخلی و خارجی، به امان مسلمانان باشد.

اگر یکی از این دو شرط موجود نباشد دار دار کفر است و همین که اندکی در خصوص این موضوع دقت کنیم، متوجه می‌شویم که همه سرزمین‌های مسلمان براساس غیر از اسلام اداره حکومت می‌شوند. همین برای حکم صادر کردن به این‌که این دار دار الکفر می‌باشد کافی است. آنچه در این زمینه حائز اهمیت است حکم و امنیت است نه سرزمین و سکنه‌ای آن.

برخی از گروه‌ها و احزاب طریقه‌ای بر خلاف طریقه شرعی تأسیس دولت اسلامی را در پیش گرفته اند و فکر می‌کنند که شایسته‌ترین کار را انجام می‌دهند، این گروه‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: کسانی هستند که مناط الحکم این مسئله را درک نکردند. این دسته به این نتیجه رسیده اند که زندگی ای که ما در آن قرار داریم زندگی اسلامی است، با این تفاوت که حکام از اسلام برگشته و بر اساس غیر آن حکم می‌کنند؛ پس واجب است که با آن‌ها جنگیده و بر آن‌ها شمشیر کشیده شود و اگر بر انجام کاری که انجام می‌دهند اصرار ورزیده و دیگران را به آن فرا خوانند، کشته شوند. این دسته به دلایل ارتداد و امثالهم استدلال می‌نمایند، در حالی‌که این استدلال شان بر واقعیت منطبق نیست چون مناط الحکم این موضوع را نشناختند.

دسته دوم: کسانی هستند که احکام شرعی مربوط به واقعیت را نشناخته اند و این‌ها انجمن‌ها و احزابی هستند که به انجام کارهای خیریه روی آورده اند. اگر چه در انجام کارهای خیریه شان نفع جزئی برای مسلمانان نیز نهفته است؛ اما تخلف در این است که این گونه کارها از جمله اموری است که لازمه رعایت و تنظیم دائمی بوده و کار دولت است نه کار انجمن‌ها و احزاب.

برای روشن شدن بیشتر مسئله برای تمام کسانی که طریقه غیر از طریقه شرعی اقامه دولت اسلامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در پیش گرفته بودند، در پیش گرفتند، می‌گوییم: حکام به پنج قسم هستند و هر حاکم حکم شرعی ویژه خود را دارد:

اول: خلیفه راشد است که امت برای حکم نمودن بر اساس اسلام با او بیعت کرده است؛ کسی است که به قرارداد خلافت متعهد است. واجب است که امت از این خلیفه در غیر از معصیت و گناه، اطاعت کرده و از او دفاع کند، همراه او بجنگد، او را نصیحت و محاسبه کند، جواز ندارد که امت بر علیه آن خروج کند. این خلیفه در زمان ما وجود ندارد؛ بلکه این همان خلیفه است که حزب التحریر به دنبال آن است تا با آن به عنوان خلیفه همه مسلمانان بیعت نماید تا بر اساس اسلام در همه امور زندگی، دولت و جامعه حکومت کند.

دوم: خلیفه ظالمی است که شریعت الله سبحانه و تعالی را حاکم ساخته و آنچه را که الله سبحانه و تعالی نازل کرده است تطبیق می‌کند. با این حال او برخی تخلفات و رفتارهای ظالمانه‌ای دارد. که از این خلیفه نیز در غیر از معصیت و گناه واجب است که اطاعت شده و تا زمانی‌که از تخلفات و ظلم‌اش دست برداشته است باید با شدت محاسبه شود. البته با این حال هم خروج علیه او جایز نیست.

سوم: حاکمی است که بر اساس شریعت الله سبحانه و تعالی حکم کرده و آنچه را که الله سبحانه و تعالی نازل کرده تطبیق می‌کند، سپس کفر آشکار از او سر زده، احکام شرعی را دور و بر اساس غیر آن‌ها حکم می‌کند. در این صورت مکلفیت واجب امت این است که فوراً با او بجنگد و او را عزل کرده و با خلیفه‌ای بیعت کنند که احکام شرعی را به حالت قبل بازگرداند. چنانچه وظیفه مسلمانان این بود که با مصطفی کمال جنایتکار که خلافت را منهدم کرد، احکام شرعی را از صحنه تطبیق دور ساخته و قوانین وضعی دست‌ساخته بشر را آورد، مبارزه می‌کرد.

چهارم: حاکمی است که ما آن را طور یافتیم که بر اساس غیر از اسلام حکومت کرده و قوانین وضعی دست‌ساخته بشر در همه دستگاه‌ها و نهادهای دولتی آن حکم فرماست. این حاکم باید طبق طریقه شرعی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در سه مرحله: کتله سازی، تفاعل و طلب نصرت و سپس در اختیار گرفتن قدرت و حکومت، که در پیش گرفته بودند، تغییر داده شود. این همان طریقه شرعی صحیحی است که حزب التحریر آن را دنبال می‌کند.

پنجم: عبارت از حاکم کافر است که باید علیه آن تحت فرمان خلیفه مسلمانان جهاد انجام شود.

بنابراین: طریقه شرعی صحیح، همان طریقه‌ای است که حزب التحریر آن را طی می‌کند و از تمام مسلمانان می‌خواهد که با آن برای تأسیس دولت اسلامی (خلافت راشده) تلاش کنند، برای تأسیس دولتی که بر اساس اسلام حکومت کرده و اسلام را در همه امور زندگی، دولت و جامعه تطبیق و آن را به عنوان پیام نور و هدایتی به سوی جهانیان حمل می‌کند.

برگرفته شده از شماره 451-452-453 مجله الوعي

نویسنده: استاد حاشد قاسم – یمن

مترجم: محمد علی مطمئن